

نوازنده، آهنگساز و پژوهشگر موسیقی کودک و نوجوان:

متد «ارف» با بروز ژست‌ها و خودنمایی‌ها به انحراف کشیده شد

یادداشت

کارگردان عزیز، لطفا کتاب بخوان!

معین دهاز

در ایران رسم است که کارگردان، نویسنده اثرش است. چون احتمالاً قواعد کارگردانی و کار با عوامل متخصص مثل فیلمبردار، تدوین‌گر و... را بلد است، خیال می‌کند لزوم مسئولیت نوشتن هم با اوست. دوست دارد دخالتی مطلق باشد. قلم برمی‌دارد و در اکثر مواقع، داستان بی‌پیکری می‌آفریند. موجودی عجیب‌الخلق، که معلوم نیست سرش کجاست و تپش کجا ابتدای تپش است. از کجا شروع کند، شخصیت پرداز می‌بلد نیست، دیالوگ نویسی نمی‌داند و از منطق روایی هیچ درکی ندارد. آنچه فردوسی بزرگ در داستان‌هایش رعایت می‌کرد اغلب کارگردانان عزیز ما بعد از هزار سال بلد نیستند. فردوسی در شاهنامه، می‌داند چطور شروع کند، چطور تمام کند، می‌داند چطور گره بسازد و می‌داند چطور گره‌ها را می‌شود، می‌تواند مرگ بسازد، تراژدی می‌داند، منطق می‌داند، انگیزه می‌داند، اکشن می‌داند، دیالوگ می‌داند و شخصیت پرداز می‌داند، خاستگی بلد است و هر کاراکتر، فردیت دارد و هزار نکته‌ی دیگر. اما فیلم‌ساز امروز، این‌ها را نمی‌داند. او کاش، فقط و فقط «زرم رستم و اسفندیار» را به عنوان کلاس درس داستان نویسی، به فیلمسازانی که به نوشتن علاقه دارند، آموزش دهند.



سینما مثل تئاتر، از ادبیات جان گرفته است. در ادامه راهی است که با ادبیات شروع شده. اسکلت سینما، ادبیات است. متن، همه چیز است. نوشتن فیلمنامه مثل هر تخصص دیگری است. بسیاری قاعده‌مند است. بیشتر آثار کور و سوراخ مبنای رمان یا داستان کوتاهی ساخته شده، که پیش تر نویسنده‌ای آفریده. این نه تنها چیزی از عظمت آکیرا کوروساوا نمی‌کاهد، بلکه درک دقیق آواز اهمیت ادبیات از اثبات می‌کند. به عنوان مثال، او در فیلم همش را شومون (۱۹۵۰) دو داستان کوتاه از نویسنده‌ی ژاپنی آکوتاگوا را تلفیق کرد و چیزی جای هم خود به آن‌ها افزود. یک ارزش افزوده اگر آکوتاگوا زنده بود و فیلم‌رامی دیدن این اثر اقتباسی برایش نسخه تازه‌ای بود. هیچ‌کاک، ویسکونتی، کوپریک، کوبایاشی، اسکورسزی، اسپیلبرگ، جکسون، کاپولا و ده‌ها کارگردان مهم دیگر، بزرگترین آثارشان برگرفته از ادبیات است. ریشه‌ی این بزرگان، در ادبیات پراکنده شده است. حتی کارگردانی که خودنوشتمند ماندگار شدند، پشتوانه‌ی ادبی داشتند. آنکا به ادبیات شرط لازم موفقیت است و این فرمول، از آزمون گذشته. گاهی نظیر به نظیر، و گاهی هم برداشتی شخصی از اثری ادبی است. در این زمینه، در سینمای مافیلم گاو، مهمان‌ها، داش آکل و شب‌های روشن نمونه‌های موفقی هستند و مجموعه قصه‌های مجید، هنوز دیدنی است. کارگردان‌ها و تهیه‌کنندگان سینمای ایران چقدر کتاب می‌خوانند و کتاب می‌شناسند؟ از ادبیات معاصر ایران و ادبیات امروز چقدر می‌دانند؟ پرسش بزرگ همین است. ریشه‌ی اینهمه انا‌لاف سرمایه‌و انرژ‌ی در همین است.

فقدان مطالعه، آشکار است. در ژاپن، تنها یک سال سراغ نویسنده می‌رود و از او فیلمنامه هم می‌خواهد. یک فیلم در خشان خلق می‌شود. پس کارگردان مطالعه دارد یا لاقال مشاورانی دارد که به او آثاری را معرفی می‌کنند. از همه مهم‌تر: ادبیات خوب را از ادبیات بد، تشخیص می‌دهد. باید امیدوار بمانیم که در سینمای ایران، کارگردانان، زمان بیشتری را صرف «شناخت و پیگیری» ادبیات کنند. به نویسنده‌ای که سال‌ها به طور متمرکز بر قواعد داستان نویسی کار کرده، اعتماد کنند و فیلمنامه را بر اسکلت یک رمان یا داستان کوتاه خوب، سوار کنند. لاقال مشاور فیلمنامه‌داشته باشند. کارگردانی که به نوشتن علاقه دارد می‌تواند علاوه بر مطالعه آثار در خشان ادبی، در کارگاه‌های داستان نویسی شرکت کند و تکنیک‌ها و اصول را بیاموزد، تارستگار شود. وقتی فیلم بد خوانده (۱۹۷۲) شروع می‌شود، اولین و تنها نامی که می‌بینیم ماریو پوزواست.

متد «ارف» به صورت خاص، شیوه‌ای است که تمام روح و روان بچه‌ها را در نظر می‌گیرد. البته فردی که می‌خواهد آن را آموزش دهد باید از کودک و نوجوان ایرانی و فرهنگ و موسیقی کشور شناخت کافی داشته باشد و جامع و درست به این قضیه بپردازد و دو به نظر ات مثبت ارف توجه کند

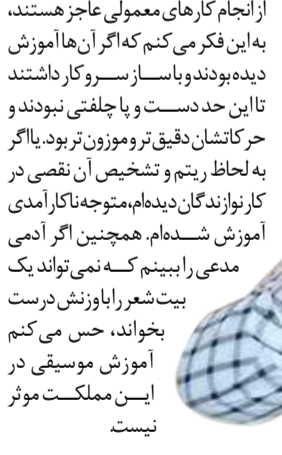
که آثاری چون «زنگوله» و «کرشمه» و «نغمه» و دیگر قطعات را می‌نویسیم، طبیعتاً فواصل موسیقی ایرانی هم مطرح می‌شود. بچه‌ها این موارد را به صورت تئوری یاد نمی‌گیرند بلکه آن‌ها را می‌شنوند، یاد می‌گیرند و با موسیقی ایران بزرگ خواهند شد. بچه‌های کوچک می‌توانند سخت‌ترین تصانیف را یاد بگیرند.

داشته‌ایتان در موسیقی ایرانی چقدر بر شیوه تدریس «ارف» تاثیر گذاشته است؟

من سالیان سال ساز زده‌ام و ردیف‌دان هستم و ردیف موسیقی ایران را نوشته و نواخته‌ام. سال‌ها کم‌انچه زده‌ام که یکی از سازهای اصیل و توانایی موسیقی کشور است. لذا طبیعتاً برای خودنمایی در نظر نگیرم.

به طور مشخص در کتاب «از دستگه‌ها و گوشه‌ها پر داخته‌اید و آثار انتخابی تان کدام‌ها بود؟

من گوشه‌های موسیقی ایران، قطعاتی چون «زنگوله»، «کرشمه»، «نغمه اصفهان»، و برای بچه‌ها و برای ساز ارف تنظیم کرده‌ام. من برای آنکه تلفیق شعر و موسیقی به درستی انجام شود، کلام آثار مذکور را بر اساس شناختی که داشتم و آنچه لازم می‌دانستم، خودم درست کرده‌ام. زمانی



طبق معمول جامعه‌ای که ما داریم متد «ارف» هم از جایی به بعد به انحراف کشیده شد. یعنی آنچه بیش از متد اهمیت پیدا کرد، نام و ژست و خودنمایی‌ها بود. در ادامه هم هر فرد پایگاهی را به عنوان متد «ارف» دایر کرد و این مقوله مقداری آشفته شد. و گرنه اینکه متد «ارف» به صورت خاص، شیوه‌ای است که تمام روح و روان بچه‌ها را در نظر می‌گیرد. البته فردی که می‌خواهد آن را آموزش دهد باید از کودک و نوجوان ایرانی و فرهنگ و موسیقی کشور شناخت کافی داشته باشد و جامع و درست به این قضیه بپردازد و دو به نظر ات مثبت ارف توجه کند.

آن نظرات مثبت چه مواردی هستند؟

مدرس باید کودک و ذهنیت و رفتار او را بشناسد و در جریان رابطه او با والدینش قرار گیرد. او همچنین باید در انتخاب و استفاده درست از سازها توسط هنر جوی خردسال نظرات درستی را اعمال کند.

این موارد در متد «ارف» مطرح شده و بسیار کاملند؛ منتی هم‌انطور که گفتیم باید توسط ذهنی مطلع در رابطه با بران و فرهنگ ایرانی مطرح شده و آموزش داده شوند. کلامتد «ارف» از همان ابتدا مفید بوده و حال نیز می‌تواند تاثیرات مثبتی بر آموزش کودکان بگذارد. مهم این است که این شیوه را به عنوان فیگور و بهانه‌ای برای خودنمایی در نظر نگیرم.

به طور مشخص در کتاب «از دستگه‌ها و گوشه‌ها پر داخته‌اید و آثار انتخابی تان کدام‌ها بود؟

من گوشه‌های موسیقی ایران، قطعاتی چون «زنگوله»، «کرشمه»، «نغمه اصفهان»، و برای بچه‌ها و برای ساز ارف تنظیم کرده‌ام. من برای آنکه تلفیق شعر و موسیقی به درستی انجام شود، کلام آثار مذکور را بر اساس شناختی که داشتم و آنچه لازم می‌دانستم، خودم درست کرده‌ام. زمانی

کار آمد بوده جای بسی خوشحالی است. اما گویا این شیوه با گذشتن زمان پیشرفت نکرده و کامل نشده و در نهایت مانند قبیل مورد توجه نیست.

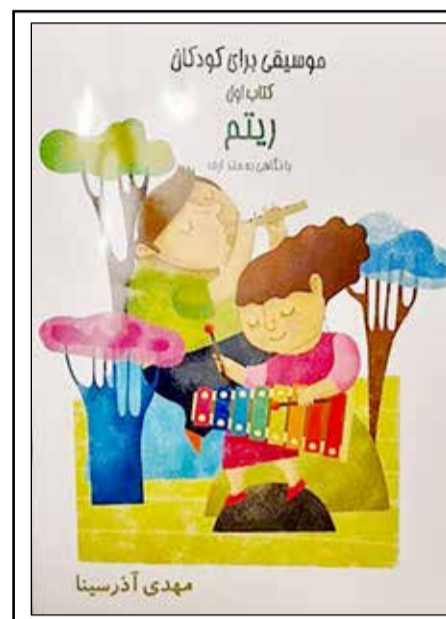
دکتر سعید غدیری که در آلمان تحصیل کرده بود و از شاگردان مکتب کارل ارف بود، متد «ارف» را به ایران آورد و من جزو اولین افرادی بودم که آن را آموختم. ایشان پس از بازگشت به ایران، رشته آموزش موسیقی را در دانشگاه هنرهای زیبا برقرار کرد. دکتر غدیری از آن طرف هم توسط رادیو و تلویزیون (حول و حوش سالهای ۱۳۴۶ و ۴۷) کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان را تأسیس کرد. من از شاگردان بسیار انگشت شمار ایشان بودم. در همین راستا، هم در دانشکده هنرهای زیبا و هم در دانشگاه علوم تربیت متد «ارف» را فرا گرفتم. همه چیز با تدبیر و رای و نظر دکتر سعید غدیری پیش می‌رفت. زمانی که در زمینه موسیقی کودک و نوجوان به شناخت کافی رسیدیم، من مسئول کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان شهر تبریز شدم و آن را تأسیس کردم و سال‌ها مدیریتش کردم و آموزش می‌دادم.

نظر شما چه آن زمان یا امروز نسبت به متد «ارف» چیست؟

به نظر من این شیوه آموزشی در مکتبی که دکتر سعید غدیری راه انداخته بود، بسیار موثر و کار آمد بود و آن خاصیت و هدف اصلی موسیقی در تعلیم و تربیت را با خود داشت. بگذارید برای روشن تر شدن موضوع مثالی بزنم. من در همان شهر تبریز، پنج شش سالی مسئولیت آموزش و تدریس را شخصاً به عهده داشتم و در این زمینه کارهایی می‌کردم. از جمله اینکه دو برادر دوقلو داشتم که در گفتارشان مشکل داشتند و هنگام انجام هر کاری آن‌ها را با تاخیر انجام می‌دادند.

مثلاً دستشان در کلاس‌ها حین انجام کارها با تاخیر عمل می‌کرد و این مسئله از نظر روانشناسی کودک و مراحل تعلیم و تربیت، مشکلی محسوب می‌شود که اهل تخصص بیشتر در اینباره می‌دانند. من با این بچه‌ها موسیقی کار کردم و تاخیری که در انجام کارها داشتند از بین رفت. بعد از این اتفاق پدرشان که استاد دانشگاه بود، نامه‌ای به تلویزیون نوشت و از اینکه بچه‌هایش توسط موسیقی درمان شده‌اند، قدر دانی کرد.

اینکه متد «ارف» تا این حد کار آمد بوده جای بسی خوشحالی است. اما گویا این شیوه با گذشتن زمان پیشرفت نکرده و کامل نشده و در نهایت مانند قبیل مورد توجه نیست.



طبق معمول مسائل دیگر جامعه، متد «ارف» هم از جایی به بعد به انحراف کشیده شد. یعنی آنچه بیش از متدا اهمیت پیدا کرد، نام و ژست و خودنمایی‌ها بود. در ادامه هم هر فرد پایگاهی را به عنوان متد «ارف» دایر کرد و این مقوله مقداری آشفته شد

عروض و به طور کلی ریتم در موسیقی ایران کار کرده‌ام، لذا فکر کردم شاید نوع شناخت من از تصنیف‌ها مفید باشد. هدفم این بوده‌ است که برای اهالی موسیقی و موسیقی‌دانانی که نوازنده، آهنگساز و خواننده هستند و از موسیقی ایرانی شناخت ندارند، بنویسم.

کتاب چهار جلدی کمانچه نوازی تان که سال‌ها پیش منتشر شده به چاپ چندم رسیده؟

این اثر بسیار جاف‌فاده و حال به چاپ هشتم رسیده است. منتی می‌خواهم اثر جدیدم این مجموعه چهار جلدی را تعدیل کند، به این دلیل که آن اثر متدی نسبتاً سنگین و یک دست است و ممکن است برای هنر جوان خستگی‌هایی را ایجاد کند. می‌خواستم قطعات ساده باشند تا هنر جوان در هر مرحله از آن‌ها استفاده کنند و بنوازند؛ تا به این ترتیب ادامه آموزش را تحمل کنند و بگذرانند.

شما یکی از پیشگامان مربیگری کلاس‌های موسیقی در ایران محسوب می‌شوید. متد «ارف» را چگونه فرارگفتید؟

در میان اساتید ایرانی، مهدی آدرسینا، نوازنده، آهنگساز و پژوهشگر، از بدو فعالیت حرفه‌ای تاکنون نسبت به موسیقی کودک و نوجوان و ارتقای سطح آموزشی آن، توجه نشان داده است. حاصل بخشی از تلاش‌های مهدی آدرسینا کتابی دوجلدی است که «از متد ارف تا چهار گاه» نام دارد و توسط انتشارات سوره مهر منتشر شده است. این هنرمند پیشکسوت فعالیت در زمینه آموزش موسیقی کودک را از دوران دانشجویی با کلاس‌های موسیقی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بامتد «ارف» آغاز کرده و سپس مدیریت کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان تبریز را از سال ۱۳۵۳ تا سال ۱۳۵۹ به عهده داشته و در ادامه به آموزش کمانچه و ویلن در مرکز حفظ و اشاعه موسیقی تبریز و تهران پرداخته است. آدرسینا طی دوران فعالیتش ضمن همکاری با هنرمندان مطرح عرصه موسیقی و تدریس در دانشگاه‌های معتبر هنری، مسئولیت‌هایی هنری و اجرایی نیز به عهده داشته و با اینکه ظاهراً از موسیقی کودک و نوجوان دور شده‌اما همچنان یکی از دغدغه‌منان این عرصه محسوب می‌شود. خبر نگار ایلنا با او درباره آثار منتشر شده و در دست انتشار و آموزش رده سنی کودک و نوجوان گفت‌گو کرده است که می‌خوانید:

از فعالیت‌های اخیر تان بگویید.

با وجود بیماری کرونا، من هم مانند دیگران و همه‌اهالی هنر به هر حال تفاوت‌هایی در کارم ایجاد شد؛ منتی تفاوت‌هایی در کارم ایجاد شد؛ منتی چون تقریباً سال‌هاست دستم برای نوازندگی و وضعیت مساعدا ندارد و

ذیل مجموعه «نمایشنامه نویسان مدرن» منتشر شد:

«گئورگ بوشنر» را بیشتر بشناسیم

اندک آثار بوشنر، نویسنده شهیر آلمانی است. بوشنر با آنکه در ۲۸ سالگی دار فانی را وداع گفت؛ اما با نمایشنامه «ویتسک» دروازه مدرنیسم را به روی دنیای نمایشنامه نویسی گشود. شهرت گئورگ بوشنر در مقام مؤلف به واسطه چند اثر شامل بخشی از رمان «لنتس» (۱۸۳۶) و سه نمایشنامه باقیمانده با عناوین «مرگ دانتون» (۱۸۳۵)، «لوتس و لنا» (۱۸۳۶) و «ویتسک» (۳۷-۱۸۳۶) است. نمایشنامه «مرگ دانتون» بوشنر رابری، اولین متن مستند تئاتر می‌نامند. مجموعه «نمایشنامه نویسان مدرن» توسط انتشارات مک‌میلان منتشر شده است و کتاب «گئورگ بوشنر» نیز زیر مجموعه‌ای از این مجموعه است، مجموعه‌ای بین‌المللی



کتاب «گئورگ بوشنر» نوشته جولیان هیلتون با ترجمه محسن تمدنی نژاد منتشر شد. این کتاب ذیل مجموعه «نمایشنامه نویسان مدرن» توسط نشر شب‌خیز روانه بازار شده است. محسن تمدنی نژاد بیشتر بابت کتاب‌هایش در مورد یوجینو باربا و به خصوص کتاب مشهور «کارگردانی و دراماتورژی» شناخته شده است. کتاب هیلتون خوانش‌بر

تئاتر